

تأثیر روابط خارجی بر گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول

نصراله پورمحمدی املشی^۱

فوزیه جوانمردی^۲

چکیده

اندیشه با گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول، یکی از مفاهیم مهم در حوزه اندیشه سیاسی و اجتماعی بود. علاقه‌مندی رضا شاه به نظریات روشنفکران تجددخواه و شیفتگی وی به پیشرفت‌های اروپا و دنباله‌روی از آنها، موجب اقدامات زیادی در راستای متجددکردن ایران شد؛ اما چون این اندیشه از بالا و توسط دولتی خودکامه صورت می‌گرفت، نتوانست مهم‌ترین بُعد خود، یعنی خرد نقاد و توجه به آرای دیگران را در فضای سیاسی ایران نشان بدهد و در قالب دولتی مستبد و آمرانه، بیشتر از لحاظ جنبه‌های اقتصادی و صنایع پیشرفت‌هایی داشت؛ از این رو، پیامد این اقدامات، توسعه اقتصادی و نه توسعه سیاسی بود. در پژوهش حاضر، ابتدا به ریشه‌های شکل‌گیری گفتمان تجدد در ایران توجه شده و سپس به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی، تأثیر روابط خارجی ایران با سایر دولت‌ها بر پیشرفت این گفتمان در دوره پهلوی اول بررسی شده است. دغدغه و پرسش این پژوهش، تأثیر روابط خارجی بر تسلط یافتن گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول و میزان اجرای آن در جامعه ایران آن روزگار است. تجددخواهی تا زمانی که در دوره پهلوی به شکل گفتمان درنیامد، نتوانست به مرحله اجرا برسد. در دوره مورد بحث، به جنبه اقتصادی این مقوله توجه شد و از طریق توسعه روابط با کشورهای غربی اجرایی گردید. از طرفی، تجددخواهی در ایران با دو دسته از طرفداران مواجه بود: عده‌ای خواهان تسلیم مطلق و عده‌ای معتقد به برخورد گزینشی با این مقوله بودند.

واژگان کلیدی:

ایران، پهلوی اول، روابط خارجی، گفتمان تجدد.

درجه مقاله: علمی-ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

poor_amlashi@yahoo.com

^۱ استاد گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین-ایران

^۲ دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین-ایران (نویسنده مسئول)

fawziehjavanmardi@gmail.com

مقدمه

تجدد شیوه‌ای از زندگی و یا سامان اجتماعی است که در اروپا از حدود قرن هفدهم میلادی به بعد ظاهر شد. ابعاد این روش جدید زندگی عبارت از صنعت‌گرایی و سرمایه‌داری بودند. نخستین برخوردهای ایران و تمدن جدید غرب از اوایل قرن نوزدهم میلادی آغاز شد و آثار زیانباری را بر ایران تحمیل کرد. نخستین رویارویی‌ها با روسیه و انگلیس به اوایل دوره قاجار و شروع جنگ‌های ایران و روس برمی‌گردد که بیشتر یک‌سویه بودند و روی آوردن به دانش و فناوری جدید غرب برای جبران عقب‌ماندگی ایران را ایجاب کردند.

تأثیر دارالفنون در آشنایی با تجدد را نباید نادیده گرفت؛ از آنجا دانشمندانی بیرون آمدند که با علوم مختلف آشنا بودند و آثار فراوانی از اروپائیان را ترجمه کردند و بدین ترتیب، فلسفه اروپائی با ایدئولوژی و در سایه افکار سیاسی به ایران آمد. روند اصلاحاتی که توسط افرادی نظیر امیرکبیر صورت گرفت، با شکست مواجه شد که خود ناشی از مخالفت‌های داخلی و خارجی با این پیام‌آوران تجدد بود. انقلاب مشروطه نمونه‌ای از تجددخواهی بود که قانون اساسی و مجلس را به دنبال داشت. اگر چه مشروطه موجب فروریختن نظم پیشین شد؛ اما مشکلات و موانعی که پیش آمد، نتوانست نظم مستحکم و جدیدی را جایگزین نماید.

در سال ۱۲۹۹ ش. / ۱۹۲۱ م. و در میانه احوال پریشان ایران، بیشتر افراد ملت از اصلاح اوضاع بحرانی بعد از جنگ جهانی اول در ایران ناامید شده بودند و افکار تندرو فعال، هم‌زمان به دنبال تحول ناگهانی و شدید بودند، اصلاح‌طلبان نیز فکر کودتا داشتند و منتظر دستی از غیب بودند. در این اوضاع آشفته، رضا خان میرپنج، افسر بریگاد قزاق بعد از کودتا به تدریج به قدرت دست یافت. وی دولتی نیرومند ایجاد کرد و خود اجراکننده تفکر تجددطلبی شد. در پیشبرد تجدد در دوره پهلوی اول، کشورهای زیادی نقش داشتند؛ مانند انگلیس که از ابتدا برای جلوگیری از نفوذ شوروی کمونیستی در پی همین هدف بود و سپس آلمان با کمک به توسعه صنایع و کارخانه‌ها و نیز نفوذ فرهنگی از طریق مشاغل دانشگاهی تأثیر بسیاری بر پیشرفت تجدد و ترقی در ایران گذاشتند. دغدغه پژوهش حاضر، تأثیر روابط خارجی ایران بر اندیشه‌های تجددطلبانه روشنفکران و میزان اجرای آن در جامعه ایران آن روزگار است. تجددخواهی تا زمانی که در دوره پهلوی به شکل گفتمان درنیامد، نتوانست به مرحله اجرا برسد. در دوره مورد بحث، به جنبه اقتصادی این مقوله بسیار توجه شد و از طریق توسعه روابط با کشورهای غربی اجرایی گردید. تجددخواهان که ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران را در سنت‌گرایی می‌دیدند، خواهان نوین‌سازی جامعه بودند. در مواجهه با مقوله تجددخواهی در

ایران، دو گرایش ایجاد شد: عده‌ای خواهان تسلیم مطلق در برابر تمدن غربی و عده‌ای معتقد به اخذ برخی مظاهر تمدن جدید و به‌نوعی برداشت‌گزینشی تجدد بودند.

در خصوص روابط خارجی، اگر چه آثار و مقالات زیادی تألیف شده‌اند؛ اما مطالبی گذرا و پراکنده در باره تأثیر روابط خارجی بر گفتمان تجدد دارند؛ از جمله: کتاب چالش سنت و مدرنیته اثر محمدسالار کسرای. این اثر تاریخ معاصر ایران را از این دیدگاه بررسی کرده است که در طول یک قرن که از اصلاحات عباس میرزا تا سقوط رضا شاه گذشت، جامعه ایرانی به کجا رهنمون شد و اگر در رویارویی با سنت دیرپا به شکست تن داد، این شکست از سر کدام ناگزیری‌ها بود؟ نویسنده پس از بحث‌های جدی در زمینه اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در آستانه انقلاب مشروطه و نیز در باره ضعف بورژوازی و قوت سنت‌گرایان به این نتیجه رسیده است که هم انقلاب مشروطه و هم رضا شاه با وجود تلاش‌های بسیار برای فاصله‌انداختن میان جامعه سنتی و نو ناکام ماندند. اثر دیگر، *ایرانیان و اندیشه تجدد* نوشته جمشید بهنام است. این کتاب در یک مقدمه و چهار فصل روند نوسازی و تجددخواهی در ایران را طی فاصله زمانی ۱۵۰ ساله بررسی کرده است. نویسنده با اشاره به ابعاد تجدد غربی که از دو طریق وضع استعماری و غیراستعماری وابسته به کشورهای دیگر منتقل شد، معتقد است که بین این دو وضعیت، شباهت‌های زیادی وجود دارد. کتاب *رساله در باب سنت و تجدد* نوشته رضا داوری اردکانی به‌دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا برای متجددشدن باید با سنت وداع کرد و آیا نمی‌توان هم متجدد بود و هم سنتی؟ و میان سنت و تجدد مسئله‌ای تاریخی برقرار می‌بیند که فقط بحث نظری و عملی نیست، بلکه آن را با آزمایش تاریخی می‌توان درک کرد. از دیگر منابع موجود در این خصوص می‌توان به دو کتاب *تحول ناسیونالیسم در ایران* از داریوش قمری و *تجدد و تجددستیزی* اثر عباس میلانی اشاره نمود. در این پژوهش، ریشه‌های شکل‌گیری گفتمان تجدد در میان نخبگان و روشنفکران ایران و سپس تأثیر روابط خارجی بر پیشرفت این گفتمان در دوره پهلوی اول بررسی می‌شوند. به‌طوری که از شواهد برمی‌آید، روابط خارجی با کشورهای اروپائی و به‌ویژه الگوبرداری از ترکیه به‌عنوان کشور همسایه از عوامل مؤثر بر پیشرفت این گفتمان از نظر اقتصادی و صنعتی در فضای جامعه ایران بود.

مفهوم تجدد

برای واژه تجدد^۱، آغاز و پایان دقیقی وجود ندارد؛ اما در تاریخ اندیشه، آغاز آن به عصر روشنگری، خرد و فلسفه جدید غرب برمی‌گردد. از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز آغاز صنعتی‌شدن جوامع اروپائی، پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و تعمیم تولید کالایی را آغازگاه تجدد می‌دانند (احمدی،

^۱. Modernism

۱۳۷۳: ۹). تجدد، ذهنیت را در نظر دارد و مشخصه عصری جدید است و در غرب با همین تغییرات و رشد تدریجی بنیان‌های خود را استوار کرد. در واقع، تجدد ادامه پروتستانیسم در اروپا بود. در جامعه‌شناسی، یکی از ابعاد نوسازی را متجددشدن معنا کرده‌اند. در همه تعریف‌هایی که برای نوسازی وجود دارد، چهار عامل مشترک به‌عنوان حاملان نوگرایی، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند: ۱. جهت‌مند بودن؛ ۲. حرکت از وضعیت سنتی و ساده به ترتیبات اجتماعی، اقتصادی و عقلانی پیچیده‌تر و تجارب‌آبانه‌تر، به‌مثابه فرایند مستلزم دگرگونی؛ ۳. سازگاری، واردسازی یا انتقال اندیشه‌ها، نهادها و فناوری نواز دنیای پیشرفته‌تر به دنیای کمتر توسعه‌یافته؛ ۴. روشنفکران (وکیلی‌زاد، ۱۳۷۸: ۳۶). انگاره اصلی این نظریه، توسعه بر حول محور ایستارها و ارزش‌ها است. جوامع سنتی به‌دلیل ذهنیت سنتی، برای پذیرش نوآوری آمادگی ندارند، در حالی که جوامع جدید به ذهنیت جدید و کسانی نیاز دارند که مشتاق‌اند چیزهای نو را تجربه کنند (علم و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۷).

واژه تجدد، جزو اولین واژه‌های نویی بود که وارد ایران شد. میرسپاسی به ادعای خودش اولین کسی بود که واژه مدرنیسم را به کار برد (میرسپاسی، ۱۳۸۰: ۳۰). مدرنیته، تجربه عینی مدرنیسم و فرهنگ مدرن را به هم پیوند می‌دهد. به‌عبارت دیگر، بینشی فکری و فرهنگی است که به آن، تفکر در باره معاصر بودن می‌گویند. محققان، مدرنیته ایرانی را روایتی از معاصر بودن ایران در گفت‌وگو با ارزش‌ها و عناصر کلی موردقبول جامعه جهانی و نیز فرایند عینی اقتصادی و سیاسی می‌دانند که در آن باید شهرنشینی و صنعت توسعه پیدا کنند و دولت مرکزی ایجاد شود (همان: ۱۱ - ۱۰).

بر اساس تعریف‌های ارائه‌شده از تجدد و با ملاحظه سایر تعریف‌ها می‌توان گفت تجدد فرایندی است که طی آن دگرگونی‌های اساسی در اندیشه‌ها و چگونگی رفتارهای یک جامعه صورت می‌گیرد که نمونه روشن آن در چند قرن اخیر در اروپا و آمریکای شمالی دیده می‌شود. در واقع، برخورد و روابط ایران با غرب، اقتباس تجدد و فرایند نوین‌سازی را در ایران ضروری ساخت. تجدد، مفهومی سیاسی، جامعه‌شناختی یا تاریخی صرف نیست، بلکه ویژگی تمدنی نیز به شمار می‌رود که با سنت در تعارض است. تجدد به‌لحاظ نظری، ویژگی‌هایی از جمله بشرانگاری، تأکید بر عقل، اعتقاد به اصل پیشرفت تاریخی، اصالت علم جدید و دنیاگرایی دارد و ابعاد گوناگون معرفتی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و صنعتی را در بر می‌گیرد که هرکدام از این‌ها در مقطع خاصی از تاریخ ظهور پیدا کردند.

مقایسه گفتمان تجدد در ایران و غرب

تأثیر غرب بر ایران در ابتدا نه از طریق فکر و فلسفه، بلکه از طریق صنعت و بازرگانی بود و حتی علم و سیاست هم بعد از این دو قرار می‌گرفت. اولین سفیران ایرانی که به اروپا رفتند، از مصنوعات جدید خوششان آمد؛ اما به علم توجه نکردند. اردکانی، فرهنگ و تاریخ مواجهه کشورهای غیرغربی نظیر ایران را با غرب دارای سه مرحله می‌داند. مرحله اول بهت و سکوت، دوم اعجاب، تقلید و تشبه و سوم بحران و داعیه سرگردانی. از آغاز استعمار تا اواسط قرن نوزدهم میلادی، دوران بهت و سکوت عالم غیرغربی در قبال غرب بود و اگر در مستعمرات، نهضتی ضد استعماری برپا می‌شد، کمتر ربطی به عالم جدید داشت. این دوره را نباید جزو تاریخ تجددمآبی به حساب آورد؛ هم‌زمان با شرق‌شناسی، استعمار نیز نمود پیدا کرد (داوری اردکانی، ۱۳۸۴: ۸).

در حالی که در اروپا، فرایند تجدد با رشد خرد نقاد و تحقق تدریجی خودمختاری فردی و پیدایش جامعه مدنی همراه بود، در کشورهای نظیر ایران وضع برعکس بود. در ایران، روشنفکرانی از تجدد استقبال کردند که از دیوان‌سالاران و افسران ارتش بودند و منافع خود را با منافع حکومت یکسان تلقی می‌کردند؛ مثلاً دو معاهده پی‌درپی گلستان (۱۹۱۱ش.) / (۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۲۰۶ش. / ۱۸۲۸م.) در پی شکست ایران در جنگ‌های طولانی با روسیه، به ایران تحمیل و منافع روسیه تزاری به جزئی پایدار در هر تحول اجتماعی و نیز در تجدید سازمان سیاسی ایران تبدیل شد و در واکنش به این معاهده‌های تحقیرآمیز بود که فراخوان برای تغییر و اصلاح در ایران شنیده شد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۹-۸).

روزنامه کاوه نیز در سلسله مقالاتی طنزآمیز به نام «مناظره شب و روز» به مصادیقی از تفکر خردگرایی غرب در برابر تفکر سنتی شرق می‌پرداخت که شرق را اغلب خرافی و سست‌پایه و غرب را عقلانی و مستدل نشان می‌داد. نویسندگان این روزنامه معتقد بودند که از تجدد گریزی نیست، تجدد حکم تاریخ است و «ملت ایران باید به یقین بداند که اصلاحات و نظم و تمدن در ایران یا به دست مستشاران خارجی و یا به دست اروپائی‌های حکمران در ایران صورت گیرد» (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۷۴). این تفکرات که ناشی از اعتمادبه‌نفس پایین روشنفکران ایرانی بود، موجب می‌شد که شروع اجرای نوین‌کردن را توسط غرب بدانند و در نتیجه دخالت غرب را به دنبال داشت. شاید بتوان یکی از عوامل کودتای سوم اسفند را در این تفکر تحقیرآمیز روشنفکران جست‌وجو کرد.

مسیر تحولات در اروپای غربی، روندی منطقی داشت که دلیل اساسی آن، رشد ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم‌زمان با تحولات فکری و سیاسی بود؛ اما در ایران، تقدم برخی تحولات سیاسی وجود داشت که قبل از شکل‌گیری دولت پهلوی اتفاق افتاده بودند. در کشور نشانه‌هایی از تأثیر غرب در اقلیتی از دانش‌آموختگان و طبقات بالا دیده می‌شد؛ اما این‌ها جمعیت اندکی بودند و فهم‌شان از غرب متفاوت بود. گرچه همین قشر کوچک، نشانه تأثیر و گسترش تمدن غرب در ایران و منشأ بنیان‌گذاری طبقه متوسط جدید در ایران بودند. رشد سایر بخش‌ها با این تحولات هماهنگ نبود و ساختارهای قدیمی پابرجا و از نظر صنعتی حرکتی صورت نگرفته بود. از طرفی، بخش اعظم ایرانیان بی‌سواد بودند، بیم تجزیه کشور بر اثر بحران و هرج‌ومرج می‌رفت و نیز مشکلاتی دیگر که از جمله آن‌ها ضعف حکومت مرکزی بود (کسرابی، ۱۳۷۹: ۴۰۷).

پیش‌زمینه‌های پیدایش گفتمان تجددگرایی در ایران

در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی، روابط دولت قاجار با کشورهای اروپائی و غرب بیشتر شد. به‌ویژه نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرد و موجب ایجاد طبقه متوسط جدید شد. از طرفی، این برخورد با غرب از راه تأسیس نهادهای نوین آموزشی و اعزام دانشجویان به خارج از کشور و موارد دیگر، زمینه گسترش ایدئولوژی، اندیشه‌های تازه و ایجاد طبقه روشنفکر شد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۵). این روشنفکران یا طبقه متوسط جدید که گروه کوچکی بودند، در انتقال و نقد اندیشه‌ها سهمی مستقیم داشتند. طیفی از تجددگرایان نخبه جامعه با تحصیلات و یا مناصب دولتی و یا افرادی خودساخته، نوعی آگاهی با فرنگ و مکاتب اروپا پیدا کردند و همین امر، موجب گردآمدن این طیف زیر چتر گفتمان تجددگرایی بود.

در واقع تجدد، طرحی جهانی بود که تقریباً هم‌زمان با مناطق مختلف جهان، از جمله ترکیه وارد ایران نیز شد. در حیطه سیاسی، تجدد با تولد جامعه مدنی و ظهور فردگرایی و خودمختاری فردی به‌ویژه در حقوق سیاسی و مدنی همگام بود. تجددطلبی که به‌صورت حرکت فرهنگی نو پدیدار شد، دو مشخصه داشت: یکی نهضت ترجمه بود که از زمان عباس میرزا شروع شد و دیگری نگارش رساله‌های فلسفی، حقوقی و اجتماعی و نشر روزنامه در داخل و خارج از کشور بود. در این دوره، ایرانیان تجددخواه که بیشتر در خارج از کشور سکونت داشتند، آثاری را به‌صورت تألیف یا ترجمه در زمینه‌های مختلف عرضه کردند.

برجسته‌ترین آنها، فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف تبریزی، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا ملکم خان، سید جمال‌الدین اسدآبادی و مستشارالدوله بودند. میرزا صالح شیرازی، نخستین روزنامه در ایران را به نام کاغذ اخبار در ۱۲۵۳ق. منتشر کرد. ده سال بعد نیز روزنامه رسمی ایران و سپس وقایع اتفاقیه از چاپ درآمد که این روزنامه زیر نظر دولت بود. اندکی بعد، ناصرالدین شاه همین روزنامه دولتی را نیز تحمل نکرد و دستگاه تفتیش مطبوعات را برپا داشت. روزنامه‌هایی نیز چون اختر، شمس و قانون در خارج از کشور توسط مهاجران روشنفکر ایرانی منتشر شدند که هر یک از اینها محفلی را گرد خود ایجاد کرده بودند (حائری، ۱۳۸۱: ۲۰۴). همان‌طور که اشاره شد، پس از شکست‌های نظامی از روسیه و تقاضا برای اصلاحات، رسیدن به جامعه مدرن به گفتمان سیاسی غالب تبدیل شد. ناکامی برخی تلاش‌های اولیه برای عملی کردن تغییر و اصلاح از پایین، از نیمه اول قرن نوزدهم میلادی باعث شد تا روشنفکران نوین‌سازی را از بالا دنبال کنند و لذا در پی دولتی مرکزی و قدرتمند و نه لزوماً مستبد برای حل مشکلات توسعه‌نیافتگی و دفاع از وحدت و حاکمیت کشور بودند (اتابکی، ۱۳۹۰: ۱۰-۸).

نقش روشنفکران ایرانی در گسترش گفتمان تجدد

نقش نخبگان ایرانی در شکل‌گیری تفکر تجددطلبی را می‌توان به چند دسته در گذر زمانی تقسیم کرد: نخست، پیشگامان تجدد که در پایان قرن نوزدهم و در دو دهه اول قرن بیستم میلادی اندیشه تغییر و ترقی و قانون را مطرح کردند و بیشتر از خانواده‌های سرشناس بودند. آنان سعی کردند از درون دستگاه حکومتی، دولت مستبد قاجار را متحول کنند، برخی نیز در برابر دولت قرار گرفتند و به‌عنوان روشنفکر مبارزه کردند. گروه دوم، سازندگان ایران جدید بودند؛ یعنی کسانی که تحصیلاتشان را بیشتر در اروپا و عده‌ای هم در آمریکا به پایان رسانده بودند، نقش خود را در میانه سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۴ش. / ۱۹۴۰-۱۹۲۶م. نشان دادند. بیشتر آنها محصلانی از طبقات مختلف و حتی کم‌درآمد بودند که با بهره‌بردن از بورس‌های دولت به غرب رفتند و در بازگشت، امور مهم را در داخل دولت و یا در مشاغل آزاد به دست گرفتند. این نخبگان، ایران جدید را ساختند و سازمان اداری، آموزشی، حقوقی و نظامی را به‌وجود آوردند. بیشتر این نخبگان، فرهنگ سنتی ایران را درک کرده بودند و فرهنگ غربی را نیز می‌شناختند و به‌واسطه منشأ اجتماعی‌شان با مردم در تماس بودند (بهنام، ۱۳۹۴: ۱۵۰).

ورود باورهای غربی در پایان سده سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی شکافی میان روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی ایجاد کرد. بازگشت دانشجویان اعزام شده به اروپا، فارغ التحصیلان دارالفنون و سپس دانش‌آموختگان مدرسه علوم سیاسی که در ۱۳۱۷ق. / ۱۹۰۱م. بنیاد یافت، هسته طبقه جدیدی از بوروکرات‌ها و افراد متخصص ایرانی را سامان داد که نقش برجسته‌ای در نوین کردن نظام اداری دولتی و نیروهای ارتش بازی کردند و سرانجام نیز ایدئولوگ‌های انقلاب مشروطه شدند (اشرف، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۳).

کانون مرکزی گفتمان تجدد در ایران، مفهوم قانون بود و روشنفکران در پی پویش ایران به سوی جامعه‌ای قانون‌مند بودند. سردمدار این اندیشه میرزا ملکم خان بود، او به‌ویژه پس از اختلافاتی که با ناصرالدین شاه پیدا کرد، در کنار سامان‌دادن فراموشخانه، مجمع آدمیت، کتابچه غیبی و دفتر تنظیمات، دست به انتشار روزنامه‌ای به نام قانون با شعار «اتفاق، عدالت، ترقی» زد. محور این روزنامه همان‌گونه که از نامش نیز پیداست، پافشاری بر قانون به‌عنوان یگانه درمان عقب‌افتادگی و پیشرفت‌نکردن ایران بود. به‌باور ملکم «زندگی، آسایش، عیش، عبادت، ترقی دنیا و آخرت ما بسته به اجرای قانون است». در واقع، میرزا ملکم خان در زمان خود بیش از هر کس دغدغه پیشرفت ایران را داشت و به‌قول طباطبایی، مسائل و معضلات اجتماعی را بهتر از هر روشنفکری تبیین کرده است (محیط طباطبایی، ۱۳۲۷: ۵).

نگاه تجددگرایان ایرانی به تجدد همانند نسل نخست روشنفکران همه کشورهای دیگر، گونه‌ای نگاه ترجمه‌ای و انطباقی بود که از آن به‌عنوان اروپائی‌شدن^۱، غربی‌شدن^۲ و فرنگی‌مآبی یاد شده است (نظری، ۱۳۸۸: ۳۲۷). از دید این‌ها، تجدد لباسی است که می‌توان آن را با کمترین بسترسازی به کشور وارد کرد و آن را به‌جای لباس سنت بر تن جامعه پوشاند و این صیوروت را نه انتخاب، بلکه اجبار تاریخی می‌دانستند (رضایی‌پناه، ۱۳۹۲: ۴۴). بسیاری از آنها همچون ملکم خان در نوشته‌های خود، رادیکال و بی‌پیرایه و یا با احتیاط برای درمان عقب‌ماندگی ایران، چاره‌ای جز گردن‌نهادن به سرمشق‌های برآمده از فرنگ نمی‌دیدند. از این دیدگاه، چنانکه سید حسن تقی‌زاده نیز گفت: «چاره‌ای جز این نیست و تدبیری غیر از این نه که با شتاب هر چه تمام‌تر و عزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را به عین همان اصول اجرا نموده و به کار اندازیم...» (تقی‌زاده، ۱۳۵۳: ۲۷) البته در این میان، متجددانی همچون یوسف خان تبریزی مستشارالدوله در برخی از اشارات خود در پی همراه‌سازی و ایجاد سازگاری میان تجدد و سنت به‌ویژه مذهب بودند. لازم است به این نکته

^۱. Europeanization

^۲. Westernization

اشاره شود که ملکم خان، پذیرش اصلاحات اروپائی را با پوشش اسلامی امکان پذیر می دانست و نه تطبیق آن را بر اصول اسلامی (کدی، ۱۳۵۶: ۳۸).

یکی از وجوه دیگر گفتمان متجددان در دوره مشروطه، باور به دنیاگرایی و جدایی ابزار شناخت امر عرفی از امر دینی بود. بر این پایه، دنیاگرایی را به عنوان ابزاری برای تزریق عقلانیت و تخصص به درون نظام و حل نارسایی ها و کاستی ها می دانستند. این ها در پی برتری بخشیدن به خردورزی، نظیر اروپا بودند که آغاز تجدد را بر عقل گرایی می دانستند و می خواستند نظیر آن را در ایران پیاده کنند تا به همان پیشرفت غرب برسند. برای نمونه، میرزا آقاخان کرمانی نوشت: «نخستین پیامبری که خدای برای انسان مبعوث فرمود، عقل است و هر کس اطاعت آن پیامبر را نکند، به هیچ یک از انبیای الهی در یک طرفه العین ایمان نیآورده است.» (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۳) میرزا فتحعلی آخوندزاده که به باور حائری «یک سکولاریست مصمم و تمام عیار و یک هواخواه جدی تمدن باختر زمین بود» (حائری، ۱۳۸۱: ۲۷)، سعادت بشری را در حاکمیت عقل در جهان می دانست (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۹۷-۹۸). اگر چه این تفکر دنیاگرا، موجب تقابل میان متجددان و علما و بازاریان شد؛ اما این به معنی ناهمگونی کامل دیدگاه های دو طرف نبود. به عنوان مثال، آرای سید حسین اردبیلی از چهره های برجسته مشروطه که به جدایی شرع و عرف قائل بود و روحانیت را از دخالت در قانون گذاری عرفی بر حذر می داشت، هر چند خود تحصیل علوم دینی کرده بود؛ اما متأثر از اندیشه های نوآیین غربی گروه روشنفکر و متجدد مجلس بود (آبادیان، ۱۳۸۵: ۸۱).

طبقه روشنفکر، «مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم» را به عنوان سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه ای متجدد لازم می دانستند. ناسیونالیسم نوعی تفکر بازگشت به گذشته را القا می کرد، به طوری که میرزا آقاخان کرمانی همچون مارکس بر آن بود که انسان ایرانی دچار خودبیگانگی است و باید با القای انگاره های ایران باستانی، وی را از نو ساخت (رضایی پناه، ۱۳۹۲: ۴۹). میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز با همین روال، هوادار اصلاح و دگرگونی الفبا و سست کردن پایه و شأن عربی بود تا به آرزوهای ناسیونالیستی خویش برسد (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۱). طالبوف نیز به حفظ هویت ایرانی توجه زیادی نشان می داد، به طوری که گفته بود: «هر ایرانی که وطن خود را مثل بلاد اروپا بخواهد و آرزوی آزادی و مساوات آنها را بکند و... دشمن دین و وطن خود می باشد.» به باور وی، ایرانیان باید در همه جا و همیشه ایرانی باشند (عباباف ها، ۱۳۸۵: ۹۲).

در گفتمان تجدد، به اعتقاد برخی روشنفکران، فروپاشی گفتمان هویت دینی هم امری اجتناب‌ناپذیر بود، به طوری که اروپا و پایان هویت مسیحیت را در تأیید تفکر خود مطرح می‌کردند. برخی از روشنفکران به امکان طرح تجدد در کنار فرهنگ بومی ایرانی، منهای اسلام توجه کردند و میان تجدد و فرهنگ ایرانی اختلاف جدی قائل نشدند؛ اما دسته‌ای دیگر از آنها دین را مخالف تجدد دانسته و آن را مانعی اصلی در مقابل توسعه سیاسی و اجتماعی کشور می‌دانستند. آخوندزاده، تقی‌زاده و طالبوف را می‌توان نمونه‌ای از این نوع روشنفکران دانست. امکان هم‌زیستی تجدد با فرهنگ بومی ایرانی و اسلامی یعنی اینکه اسلام بخش عمده‌ای از فرهنگ بومی ایرانی را تشکیل داده است و امکان تفکیک این دو از یکدیگر وجود ندارد، مطلبی است که بسیاری از روشنفکران دینی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی در قرن نوزدهم میلادی و آل‌احمد، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی در قرن بیستم آن را تأیید کرده‌اند (بشیر، ۱۳۸۵: ۲۶).

در همین دوره مورد بحث، روشنفکران مؤثر دیگری هم بودند؛ نظیر علی‌اکبر داور که بیشتر به دلیل ایجاد دادگستری نوین و مدیریت آن شناخته می‌شود. وی روزنامه‌نگار نیز بود و با انتشار روزنامه "مرد آزاد" و درج مقالاتی در این نشریه راجع به اوضاع نوین جهانی و تبیین و آگاهی‌بخشی از وضعیت جدیدی که دنیا در آن به سر می‌برد، خود را میان روشنفکران و نخبگان فرهنگی متجدد قرار داد. در واقع، داور با پشتوانه آموخته‌هایش از دنیای جدید، پایه‌های بوروکراسی نوین را در حیطه مسئولیت خود در ایران استوار کرد. پهلوی اول ایده این مشروطه‌خواهان و متجددان روشنفکر را از آنها گرفت و یک‌تنه و آمرانه آن را پیش برد؛ اما او نیز در پایان شکست خورد، اگر چه موفق به انجام اقداماتی شد که در باور روشنفکران مشروطه نمی‌گنجید (حق‌دار، ۱۳۹۵: ۱۳۸-۱۲۵).

گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول

هویت ایرانی در خلال مواجهه با غرب و درگیری با تجدد، دغدغه‌هایی برای روشنفکران ایرانی به دنبال داشت؛ اما چون اوایل دوره پهلوی اول، واژه تجدد برای جامعه تازگی داشت، کسی به دنبال راه صحیح روبه‌رو شدن با این گفتمان نبود. به‌عنوان مثال، اقدامات تجددگرایانه بعد از تهران در سایر شهرهای بزرگ و کوچک کشور صورت گرفت، اما در همین شهرها، مقاومت‌ها و جنگ‌های خونینی در مقابل نوین‌سازی رخ داد. (Amanolahi, 2002: 193). به‌همین دلیل، روشنفکران این دوره در پی توسعه بیشتر این تفکر بودند؛ زیرا تنها راه نجات را در آن زمان حضور تجدد می‌دانستند.

تشکیل دولت متمرکز ملی که در سلطنت پهلوی تحقق یافت، نتیجه تحولاتی ساختاری بود که ادامه حاکمیت نیمه‌مستعمره را ناممکن می‌ساختند. پس از خروج روسیه از معادلات سیاسی ایران، دولت انگلیس برای گسترش حوزه نفوذ خود به سراسر ایران، باید سیاست دیگری را در پیش می‌گرفت. برخلاف گذشته، انگلیسی‌ها دیگر مخالفتی با تشکیل دولت مرکزی نداشتند؛ چرا که وجود چنین دولتی در صورت مطیع‌بودن، آنها را از شر پیمان‌های شکننده با صاحبان قدرت محلی می‌رهانید. قرارداد هر چند ناکام ۱۹۱۹م. این چرخش در سیاست انگلیس را به خوبی به نمایش گذاشت. در نتیجه، نجات ایران از خطر فروپاشی در تشکیل دولت مقتدر مرکزی بود. سازماندهی دولت جدید به دست مجموعه دربار-ارتش، اگر چه موجب فروپاشی موقعیت نیمه‌مستعمره ایران شد؛ اما منتهی به نتیجه‌ای نشد که این گروه‌ها دنبال می‌کردند. از منظر این‌ها، رضا خان می‌بایست مثل آتاتورک، ایران نوین را در چهارچوب نظام جمهوری در فرایند سلب قدرت از روحانیت و ایلات و عشایر بنیاد نهد؛ اما در مقابل گرایشات جمهوری‌خواهی، در آغاز تشکیل سلطنت پهلوی، این تفکر به شکل یک حکومت موروثی خود را نشان داد. (همان: ۱۰۷).

در دوره پهلوی اول، مشکل این نگرش در محدود کردن مفهوم تجدد به مفهوم توسعه بود. در واقع، روشنفکر و محقق ایرانی پیش از آنکه متفکر باشد، ابزار توسعه بود. تجددخواهان این نسل شامل علی‌اکبر دهخدا، علی‌اصغر حکمت، محمدعلی فروغی، پورداوود و ملک‌الشعراى بهار نوعی ریشه در فرهنگ و تربیت سنتی ایران داشتند و با فضای فرهنگی و فکری ایران بیگانه نبودند؛ اما با فرهنگ غربی نیز آشنا بودند و چون در فضای این دو فرهنگ زیسته بودند، با این دو فرهنگ گفتمان داشتند. گفت‌وگو با سنت و تجدد اصلی‌ترین کار متفکر یا روشنفکر جدید بود و اگر غیر از این باشد، جزمیت به دنبال می‌آورد که جزمیت نیز اندیشیدن را تقویت نمی‌کند (میرسپاسی، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۲) و لذا نسلی که در نهادهای جدید نظیر دانشگاه تهران پرورش یافت، درکش از تجدد، توسعه بود؛ در نتیجه، فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام را کنار زد و بیشتر متوجه اروپا شد؛ همین امر، موجب پیدانشدن تفکر انتقادی و تاریخی نسل تجددگرایان متأخر ایران گردید. شاید کنارزدن دین از تجدد به دلیل همان تفکر هگلی و بعدها وبری بود که مردم شرق را اسیر تفکر دینی خود می‌دانستند و در نتیجه هیچ‌گاه با این تفکر به دمکراسی و تجدد نمی‌رسند و فرهنگ شرقی، به دلیل ضدتجددبودن، فاقد کنش‌های عقلانی، دمکراتیک و سرمایه‌داری است (همان: ۳۱).

دولت‌های مطلقه همه‌جا متولی نوسازی جامعه خود بودند. نوسازی در کشورهای اروپایی غربی با شکل‌گیری دولت‌های مطلقه و تحت تأثیر خواسته‌های طبقه جدید آغاز شد و با وقوع منازعه میان طبقات جدید و قدیم و بیرون‌راندن دست‌کم بخشی از طبقه حاکم سنتی در چهارچوبی سرمایه‌دارانه و دمکراتیک ادامه یافت. در ایران نیز نوسازی، در برخی از زمینه‌ها در قرن نوزدهم میلادی آغاز شد؛ اما ضعف و ناتوانی دولت قاجار و نیز طبقه متوسط موجب ناکامی و توقف آن شد. از طرفی با توجه به شکل‌نگرفتن نظام بورژوازی در ایران و نبود دولتی جدید، متمرکز و مقتدر، پیشبرد فرایند نوسازی به تأخیر افتاد (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۶۶)؛ لذا پهلوی اول بعد از رسیدن به قدرت مطلقه از ۱۳۰۴ ش. در جهت تشکیل دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت نوسازی و اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی، نظامی، آموزشی و پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده‌ها و راه‌آهن تأکید کرد (علم، ۱۳۹۳: ۶۹).

آرمان تجددخواهان در این زمان، از آزادی و حکومت قانون به‌سوی گونه‌ای ناسیونالیسم مقتدرانه چرخش کرد (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۷) و روشنفکران پس از سرخوردگی از تجددخواهی آزادی‌خواهانه به تجددخواهی اقتدارگرایانه و از بالا تن دادند. کنش‌های شاه در آغاز امر، زمینه‌ساز برتری‌یابی جایگاه طبقات متوسط و متجدد به زیان لایه‌های متوسط سنتی و اشرافیت سنتی به‌ویژه زمین‌داران گردید و اصلاحات وی به‌رغم کشورداری مستبدانه‌اش، شالوده دستگاه دولتی عرف‌گرا را پی‌ریزی کرد و طبقه متوسط شهری را پرورش داد؛ مانند دانشگاهیان، کارمندان دولتی، بانکداران، بازرگانان، پزشکان، روشنفکران، قضات، وکلای دادگستری، مدیران، افسران ارتش و دادستان‌ها. چیرگی این طبقه جدید نخبگان سیاسی غیرمذهبی بیشتر از خود دیکتاتوری پایدار ماند (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۲۹-۲۲۸).

از این رو می‌توان گفت که حکومت پهلوی اول به‌جای نوین‌سازی، پروژه‌ی شبه‌نوین‌سازی را آغاز کرد. شاه بر ارتش تکیه داشت و هر چه قدرت خود را مستحکم‌تر می‌کرد، طبقات اجتماعی را نیز بیش از پیش از خود دور می‌کرد (رضایی‌پناه، ۱۳۹۲: ۹). در این زمان، بسیاری از تجددخواهان و اهل فن که کوشش فراوانی در راه به‌قدرت‌رسیدن پهلوی اول کرده بودند و حتی از وی با عنوان پدر ملت نیز یاد می‌کردند، به مشروعیت‌بخشی به حکومت و کردار وی پرداختند. در این هنگامه، نوین‌سازی، تمرکز و ناسیونالیسم سه هدف مشترکی بودند که شاه و متجددان را به یکدیگر پیوند می‌دادند. به‌قول کرونین، اگر تجدد هدف شاه و تمرکز روش او بود، ناسیونالیسم ایدئولوژی یا مرامی بود که هر دو را مشروعیت می‌بخشید (همان: ۲۰۱).

هدف درازمدت پهلوی اول، ساختن جامعه‌ای شبه‌غربی بود و یا جامعه‌ای که همخوان با برداشت او از غرب باشد. ابزارهایش برای رسیدن به این هدف غیردینی‌سازی، مبارزه با قبیله‌گرایی، رواج ملی‌گرایی، توسعه آموزش و سرمایه‌داری دولتی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۴). برای نمونه، یکی از هواداران تفکر تجددطلبی در دوران پهلوی اول، مجله ایران‌شهر به سردبیری کاظم‌زاده ایران‌شهر بود که طی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ م. در برلین چاپ می‌شد (رضایی‌پناه، ۱۳۹۲: ۶۰). تجدد آمرانه نظام رضا شاه می‌خواست دقیقاً همه اجزاء را متحول کند. فرارسیدن نظم نوین سبب شد لایه‌ها و بخش‌های مختلف جامعه ایران، ابتدا واکنش‌های پیچیده و چندوجهی نشان دهند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۳۱). برنامه نظام او در اصل دست‌پخت روشنفکران دوره مشروطه بود و در بین نخبگان ملی‌گرا محبوبیت داشت؛ اما وقتی این برنامه بر عموم مردم تحمیل شد، به خصومت گسترده و گاهی مقاومت فعال انجامید. این موج عظیم اصلاحات با ظهور سردمداران اصلی همراه بود: علی‌اکبر داور، فیروز میرزا و به‌خصوص عبدالحسین تیمورتاش که نیروی محرکه این برنامه بودند. بین سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ ش. دولت جدید در بالاترین سطح پویایی و اعتمادبه‌نفس قرار گرفت؛ اما خصلت دیکتاتورمآبانه رژیم که هر روز افزایش می‌یافت، بر شیوه اجرای برنامه‌های اصلاحی‌اش بسیار تأثیر می‌گذاشت. تغییر بسیار سریع و رادیکال به تغییر آرام که با فرایند دمکراتیک همراه باشد، ترجیح داده می‌شد و مهره‌های اصلی رژیم که شدیداً تحت تأثیر روحیه نظامی خود رضا شاه بودند، رویکردی آمرانه ایجاد کردند (همان، ۱۳۳-۱۳۲).

همان‌طور که گفته شد، گفتمان هویتی پهلوی اول در اصل از گفتمان هویتی روشنفکران مایه گرفت و غایت آن با گفتمان هویتی اولیه متجددان یکی بود. این گفتمان می‌بایست چهارچوبی معنایی برای گسست ایرانیان از هویت بومی خود فراهم می‌کرد؛ زیرا بدون تخریب آن، امکانی برای تغییر هویتی موردنظر فراهم نمی‌شد. مهم‌ترین بخش این طرح، همانا ایرانیزه‌کردن کامل فرهنگ دوره اسلامی به‌ویژه شخصیت‌های فرهنگی و آثار منظوم و مکتوب آنها بود که توسط شرق‌شناسانی نظیر ادوارد براون آغاز و توسط ایدئولوگ اصلی رضا شاه، یعنی فروغی به‌همراه جرگه روشنفکری او و دیگران دنبال گردید (کچویان، ۱۳۸۷: ۹۷-۹۶).

اصلاحات تجددگرایانه پهلوی اول

هر جامعه‌ای در مسیر رسیدن به تجدد باید مردم را با این واژه آشنا کند و برای رسیدن به این هدف، بهترین راه آموزش و فرهنگ‌سازی است. پیشبرد آرمان تجدد، اگر چه کار

حکومت‌هاست؛ اما همین حکومت‌ها باید به مردم بفهمانند که تجدد با فرهنگ و رسوم سنتی تعارض ندارد و در واقع تعامل ایجاد کنند. پهلوی اول از طریق نظامی و اقتصادی سعی در تحقق این هدف داشت و از طرف دیگر، به سیاست تعلیم‌وتربیت و آموزش همگانی متوسل شد (Saeidi, 2016: 408). سیاست‌های آموزشی از طریق دروس تاریخ، جغرافیا، ادبیات و سایر برنامه‌های آموزشی نظیر ورزش‌های غیرایرانی مانند فوتبال موجب آشنایی و علاقه‌مندی به تجدد و کشورهای غربی می‌شد. تبلیغ نظم و اجرای اصول ویژه زندگی اروپائی‌ها در زندگی مردم ایران، موجب اجرائی شدن هر چه بیشتر آن به کمک مدارس دولتی شد (همان: ۴۱۰-۴۰۹) و استخدام معلم‌های جدید از کشورهای همسایه و به‌ویژه اروپا و آمریکا تأثیر بسیاری در پیشبرد سریع‌تر فکر نوین‌سازی در ایران داشت. اساساً در این محیط‌های آموزشی، دانش‌آموزان مدارس دولتی اعم از خردسالان و بزرگسالان، با ادیان و فرهنگ‌های مختلف آشنا می‌شدند و همین معلمان خارجی موجب گسترش هر چه بیشتر و جذب علاقه‌مندی به تفکر نوین‌سازی ایران شدند (Asghari, 2012: 351)، به‌طوری که رودی متی می‌گوید: واقعاً رضا شاه توانست به هدفش برسد، حتی وجود برخوردها و موانع از سوی سیاستمداران باعث ناکامی وی نشد. در واقع اگر چه شاه نتوانست صددرصد به هدفش برسد؛ اما در راه رسیدن به این آرمانش تأثیر زیادی بر تغییر جامعه ایران داشت (Saeidi, 2016: 412).

در ۱۹۲۷م. پهلوی اول در تلاش برای حفظ منزلت بین‌المللی ایران و تمرکز قدرت در دست خود و در راستای پیشبرد تفکر تجددطلبی، وزارت عدلیه قدیم را منحل و وزارت دادگستری را با وظیفه تهیه نظام‌نامه قانونی تأسیس کرد. بر این اساس، وظیفه بازسازی وزارت دادگستری به علی‌اکبر داور، حقوقدان تحصیل‌کرده سوئیس واگذار شد. او حقوقدانان دارای تحصیلات جدید را جانشین قضاتی کرد که تعلیمات سنتی داشتند. همچنین متون اصلاح‌شده قانون مدنی فرانسه و قانون جزایی ایتالیا را حتی مواردی که با قرآن تضاد داشتند، تهیه و مدون کرد تا مسائل شخصی چون ازدواج، طلاق و نگهداری اطفال را حل‌وفصل کند. در دوره پهلوی اول، قدرت قضایی روحانیان کاهش روزافزون یافت، ضمن اینکه رضا شاه از حضور آنها در مجلس هم به‌شدت کاست (کسرای، ۱۳۷۹: ۴۲۰). او از طرفی هم می‌خواست از دستاوردهای تمدن غرب بهره‌مند شود و هم با غرب هم‌چشمی کند. در اصل شاه، نوعی ناسیونالیسم غیردینی با تکیه بر واژگان غیراسلامی و تأکید بر ایران باستان را رواج داد. در مجموع، بیشتر قوانین بر اساس قانون کشورهای اروپائی به‌ویژه فرانسه، بلژیک و ایتالیا تنظیم شده بود، اگر چه بخشی از قواعد مذهبی را در خود داشت

(خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۵۶). همچنین اعزام دانشجویان به خارج، از سال ۱۳۰۷ش. آغاز گردید و این دانشجویان بیشتر به کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، سوئیس و بلژیک اعزام می‌شدند و در بازگشت، بر سنت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه تأثیر عمیقی برجای گذاشتند (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۷).

در این دوره، تحولات جدی و عمیقی در روابط فرهنگی و اجتماعی ایران ایجاد شد که طراحی و اجرای آن حاصل تراوشات فکری یک دیکتاتور نظامی بی‌سواد نبود. در بررسی و تحلیلی مقایسه‌ای ملاحظه می‌شود که این برنامه‌ها به صورت فراملی و در اغلب کشورهای تحت سلطه و مشابه یکدیگر به مرحله اجرا درآمده بود. نمونه بارز این تحولات در کشور همسایه یعنی ترکیه با روی کار آمدن کمال پاشا آتاتورک و انقراض خلافت عثمانی بود که مقارن همین دوره اتفاق افتاد (کسرای، ۱۳۷۹: ۷۷). سیاست‌های داخلی مرتبط با سیاست خارجی در این دوره مذهب‌زدایی، غرب‌زدگی، تجددخواهی، حفظ رجز و وابسته به غرب، ایجاد محیط وحشت، انجام کارهای عمرانی و نوین‌سازی بودند. تأثیرات این نوین‌شدن را در ایجاد سینما، تئاتر و هتل‌های به سبک اروپائی می‌توان دید. خانه‌های به سبک اروپائی در معماری این دوره نیز گواهی بر این امر بود، اگر چه سبک سنتی در کنار سبک جدید تا حدود زیادی حفظ شد. شاه که نوین‌سازی را از تهران شروع کرده بود، با کمک گرفتن از ایده هوسمان فرانسوی، خیابان‌ها، کوچه‌ها و میدان‌های بزرگی ساخت تا وسایل نقلیه‌ای که از اروپائی‌ها خریده بود، راحت‌تر رفت‌وآمد کنند (Mehan, 2016: 415).

اصلاحات دوره پهلوی اول که با سیاست تمرکزگرایی و افزایش نقش دولت مرکزی در همه عرصه‌ها و جنبه بوروکراتیک همراه بود، با نوسازی دستگاه اداری که از ۱۳۰۱ش. آغاز گردید و گسترش آن و افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ‌التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزش عالی با پرداخت حقوق و مزایا مطابق با الگوهای اروپائی اجرا شد. تقسیمات اداری و کشوری نیز از ۱۳۱۶ش. تغییر کرد و بر اساس آن، کشور به سیزده استان تقسیم شد که در این تقسیمات نیز مطابق با الگوی فرانسه، هر استان به چندین شهرستان و هر شهرستان به چندین بخش تقسیم شد (کاتوزیان ۱۳۷۲: ۱۵۴).

درآمد نفتی در این زمان در اقتصاد ایران نقشی مهم داشت و نفت به‌عنوان عمده‌ترین محصول صادراتی در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ش.، نقش اصلی را در تأمین اعتبارات ارزی مورد نیاز برنامه‌های صنعتی و نوسازی شاه ایفا می‌کرد، تا آنجا که برخی پژوهشگران علت لغو قرارداد داری توسط پهلوی اول را در ۱۳۱۱ش. کاهش شدید درآمدهای نفتی در

۱۳۱۰ ش. به میزان یک چهارم درآمد در ۱۳۰۹ ش. دانسته‌اند.^۱ نفت که در بنای اقتصادی کشور نقشی مهم داشت، به دلیل مناسبات استثماری بین شرکت نفت ایران و انگلیس و مسئله تقسیم منافع و در نتیجه قرارداد جدید ۱۳۱۲ ش. نتوانست دستاوردهای برجسته‌ای برای دولت داشته باشد و نقشی با اهمیت در انباشت سرمایه در این زمان ایفا نماید. در نهایت، تضادهای داخلی و بین‌المللی مانع از تداوم و تقویت فرایند انباشت سرمایه و صنعتی‌شدن توسط دولت با جهت‌گیری توسعه‌ای شد (موثقی، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۱۱).

نوسازی فرهنگی پهلوی اول بر محورهای ناسیونالیسم، باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌چرخید. در محور ناسیونالیسم، شاه با تأسیس نهادهای جدید به ترویج باستان‌گرایی با تأکید بر نژاد آریایی و نیز تأسیس فرهنگستان زبان فارسی اقدام کرد (امینی، ۱۳۸۵: ۲۷۲). یکی از اصول مهم حاکم بر تجدد ایرانی، سبک پهلویسم با ویژگی ایرانی‌گری و شاه‌پرستی بود. مواردی از تجددگرایی عبارت بودند از: قانون سجد احوال (۱۳۰۴ ش.)، قانون تبدیل نام‌ها به نام‌های فارسی (۱۳۰۴ ش.)، به‌کارگیری سال شمسی به جای سال قمری (۱۳۰۶ ش.)، سلام شاهنشاهی و سرود ملی ایران (۱۳۱۴ ش.)، تغییرات نام‌های نقاط و شهرهای کشور به فارسی و نام‌های باستانی (۱۳۱۴ ش.)، تأسیس سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷ ش.)، تأسیس سازمان پیشاهنگی (۱۳۱۴ ش.)، تأسیس انجمن لغت و ادبیات فارسی (۱۳۱۳ ش.) و اساسنامه فرهنگ زبان فارسی (۱۳۱۴ ش.) برای دوری از لغات عربی (علم، ۱۳۹۳: ۷۹).

مهم‌ترین کار دولت در راه تجدد، همان‌طور که اشاره شد، جدا کردن امر دادگستری از دین بود؛ یعنی ایجاد مدرسه غیردینی و دادگاه‌های عرفی (بهنام، ۱۳۹۴: ۵۸). دانشگاه تهران هم مرکز علمی مهم برای رواج اندیشه و فن غربی بود، زبان فرانسوی، زبان دوم به‌ویژه در دانشگاه‌های طب و حقوق بود. اگر چه در همین زمان، طرح پرسش‌هایی نظیر «آیا دختران می‌توانند برای تحصیل به فرنگ بروند؟» سردرگمی جامعه ایران را در برابر تجدد آشکارا نشان می‌داد؛ ولی در هر صورت جامعه در حال تحول بود (همان: ۶۰). پیش از این، روشنفکران ایران، الگوی تنظیمات عثمانی را به‌رغم نظر شاه و دربار سرمشق قرار می‌دادند. در این دوره نیز پهلوی اول و دولت، نوگرایی به‌سبک ترکیه را دنبال می‌کردند و در این راه تا حد تقلید پیش رفتند و حتی کار به رقابت کشید. البته این نوگرایی در هر دو کشور آمرانه و از بالا بود و در هر دو کشور با شتاب انجام گرفت. با این تفاوت که در ترکیه سخن از

۱. در این زمینه بنگرید به محمدرضا علم و دیگران، ۱۳۹۳، «برنامه‌ی تجدد و نوسازی ایران در عصر رضا شاه پهلوی»، تحقیقات تاریخ/اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۴، ش ۱.

«اروپائی شدن» و «قبول تمدن» و در ایران سخن از اقتباس علم و فن غرب بود. از طرفی، شاه آرام‌تر عمل می‌کرد و به اروپائی کردن آداب‌ورسوم و صنعتی کردن کشور قناعت نمود. روشنفکران ایرانی که بازگشتگان از فرنگ بودند و دولت را تشکیل می‌دادند، سخن از اقتباس و ترکیب کردن به میان آوردند و گذشته را نیز فراموش نکردند (همان: ۶۲-۶۱). ارتش جدید، همه گروه‌های قدیمی مانند بریگاد قزاق، ژاندارمری و پلیس جنوب را در خود ادغام نمود، عذر افسران خارجی خواسته شد، شاگردانی برای تحصیل در مدارس نظامی مهم به اروپا فرستاده شدند و دانشکده افسری تهران در ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲ م. بنیان نهاده شد. سربازگیری از همه طبقات و همه ولایات موجب رفت‌وآمد میان نقاط مختلف ایران و شناسایی متقابل طبقات مردم گردید و بدین سان می‌توان گفت که ارتش وسیله انتقال بعضی از مظاهر تمدن غربی به دورترین نقاط کشور شد. جنگ دوم جهانی در اواخر دوره پهلوی اول، دور تازه‌ای را در روند تجدد گشود و اثرات جنگ در ایران پدیدار شد (همان: ۶۳). در گزارشی مربوط به ۱۳۰۵ ش. در خصوص رابطه تلگرافی ایران و ترکیه، به کمک این وسیله ارتباطی به پیشرفت تجدد در ایران اشاره و وسیله‌ای افتخارآمیز معرفی شده است: «... با این ترتیب هم کار مخابرات دولتی سهل شده اغلب مطالب با تلگراف گفته شده فوراً می‌رسد و نتیجه حاصل می‌شود، هم صرفه خیلی زیادی از حیث قیمت خواهیم داشت و هم اسباب افتخاری برای دولت و خصوصاً سفارت خواهد بود» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۵ ش: ۱۲-۲۴-۳۶).

در ۱۳۱۳ ش. نیز جهت جلوگیری از کاربرد غیرضروری واژه‌های خارجی در مکاتبات فارسی بخشنامه‌ای صادر شد که جز واژه‌هایی که در فارسی معادل نداشتند، مجاز به استفاده نبودند. در این بخشنامه توسط وزیر پست و تلگراف به‌عنوان نشان تجدد چنین آمده است: ... باید در نظر داشته باشید که به طور کلی از ذکر بی‌مورد و غیرلازم لغات خارجی خودداری شود و حتی الامکان در مواردی که در مقابل اصطلاح یا لغت خارجی، اصطلاح و لغات فارسی وجود داشته باشد که تغییری در مفهوم اصلی آن ندهد باید لغات فارسی به کار برد و بنابراین استعمال کلمات خارجی مخصوص مواردی است که مترادف آن در فارسی لغتی وجود نداشته باشد (سازمان اسناد ملی ایران، ۴۲۴۷-۲۱۰).

تأثیر روابط ایران با کشورهای همسایه در تقویت گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول

دولت پهلوی اول، در ارتباط با همسایه‌های خود سیاست مثبت و روشنی اتخاذ کرد. اختلافات با دولت افغانستان را در مرز شمال شرقی ایران کنار گذاشت و در سال ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۳ م. قراردادی با این کشور منعقد کرد. دو سال بعد خطوط مرزی بین دو کشور تعیین

شد و امان‌الله خان، پادشاه افغانستان با ملکه در ۱۹۲۹م. از ایران دیدن کردند. بی‌حجاب بودن ملکه افغانستان در این زمان، اگر چه در افکار عمومی اثر خوبی نداشت؛ اما پادشاه افغانستان و کمال آتاتورک، رئیس‌جمهور ترکیه به‌شدت باعث تقویت افکار غربی در روحیه شاه ایران شدند (ساتن، ۱۳۳۵: ۴۲۳).

در مقابل، اقدامات رهبران ایران و ترکیه در اقتباس تمدن اروپائی بر امان‌الله خان تأثیر نمود؛ به‌همین دلیل، وی در بازگشت به کشورش دست به اصلاحات شدیدی زد. این امر سبب شد تا عده‌ای از عشایر متعصب شمال آن کشور تحت ریاست مردی به نام حبیب‌الله بچه سقا شورش کرده و کابل را تصرف کنند (هوشنگ‌مهدوی ۱۳۸۱: ۳۸). با گریختن امان‌الله خان از افغانستان، اصلاحات در این کشور متوقف شد. در ۱۳۰۸ش. / ۱۹۲۹م.، برکناری امان‌الله خان از پادشاهی افغانستان، آهنگ اصلاحات را در ایران کند کرد و شاه حتی کوشید روابطش را با روحانیت ترمیم کند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)؛ اما به‌زودی الگوی ترکیه‌ای به زیان الگوی افغانی شروع به خودنمایی کرد و پهلوی اول اصلاحاتش را با شدت بیشتری پی گرفت. وی تصدیق می‌کرد که بین اروپائی شدن و رهایی بین‌المللی ارتباط وجود دارد. به‌گفته عیسی صدیق، شاه احساس می‌کرد لباس اروپائی سبب عقده حقارت در ایرانیان می‌گردد و خود او نیز این احساس را به غربیان داشت (همان: ۲۱۰)؛ اما تفاوت وی با همسایه‌اش، ترکیه این بود که حتی پوشش کلاه را گاهی به ایران باستان نسبت می‌داد، با این توجیه که ایران با فرهنگ اروپائی تبار مشترک دارد، در حالی که آتاتورک بازگشت به لباس توران را منتفی می‌دانست و این هم‌ریشگی را رد می‌کرد؛ در نتیجه، از نظر تجددخواهان ایرانی، اروپائی شدن نه از خودبیگانگی بلکه بازگشت به خود راستین بود و تقلید از اروپا و خصوصیت ملی می‌توانستند دست در دست هم به پیش بروند. بدین ترتیب دل‌مشغولی نخبگان این دو کشور در خصوص غربی‌شدن پوشاک را می‌توان نشانه تمایل ریشه‌دار برای رسیدن به معیارهای فرهنگی تمدن دانست (همان: ۲۱۱).

دولت‌گرایی در نوین‌سازی ایران دوره پهلوی اول، بیشتر به چشم می‌خورد. شاه در نوین‌کردن ایران بیشتر از روش‌های آتاتورک در ترکیه الهام گرفت. آتاتورک قدرت دنیوی خلافت را از میان برد، اعلام جمهوری کرد، عملاً دین را از دولت جدا ساخت، تقویم میلادی را جانشین تقویم قمری کرد، الفبا را تغییر داد، خانقاه را بست و بر اهل طریقت سخت گرفت و کوشید زبان ترکی را از واژه‌های عربی و فارسی پاک کند؛ اما پهلوی اول آرام‌تر عمل کرد. در ایران موج تجددخواهی با تأثیر از روشنفکران این دوره، شکل جدیدی به خود

گرفت؛ از جمله ملک‌الشعراى بهار در این زمینه نوشت: «باید علم غرب را به معده شرق آورد تا آن را هضم کند و با تن خود انضمام دهد.» روشنفکرانی نظیر دهخدا نیز ضمن مبارزه با غرب‌گرایی افراطی بر لزوم اخذ تمدن فرنگی و حفظ فرهنگ ایرانی تأکید می‌کردند (هودشتیان، ۱۳۸۱: ۲۱۰-۲۰۶).

در دهه ۱۳۰۰ش. روابط دو کشور ایران و ترکیه تا حدی متشنج شده بود؛ اما انتصاب محمدعلی فروغی (ذکاء‌الملک)، سیاستمدار ایرانی معتبر و اهل ادب به سفارت آنکارا، راه را برای بهبود مناسبات هموار ساخت و در خرداد ۱۳۱۳ش. پهلوی اول در دیداری رسمی به ترکیه سفر کرد. که تنها سفر خارجی او در طی دوران سلطنتش بود. به گفته حسن ارفع که شاه را همراهی می‌کرد، مصلح ایرانی به دیدار همتای ترکش آمده بود تا بیاموزد و با دیدار از کشوری پیشرفته‌تر، برای اجرای آن در ایران بهره ببرد. وی پس از بازگشت، بی‌درنگ دست به کار شد تا آنچه در آنجا آموخته بود، به کار گیرد. کارکردهای اجتماعی که شاه در آن سفر مشاهده کرده بود، او را بر آن داشت که به آهنگ اروپائی کردن شتاب بخشد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۲۰۰-۱۹۹). تأثیر دیگر این سفر در موضوع پیشاهنگی بود. این سفر همان‌گونه که بر تمام شئون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و موارد دیگر ایران تأثیر گذارد، سازمان پیشاهنگی را نیز متحول کرد. پیشرفت پیشاهنگان ترک و بین‌النهرین، رضا شاه را بر آن داشت که به پیشاهنگی جدی‌تر از پیش بپردازد (دلفانی، ۱۳۸۲: ۳۹).

تأثیر روابط خارجی ایران با اروپا در پیشرفت گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول

روسیه: اگر چه شکست از روسیه باعث جرقه‌های فکر تجددطلبی شده بود؛ اما در دوره پهلوی اول، روابط با شوروی، اقتصادی و تجاری و ترکیبی از اصول قدیمی تزاری با روش‌های جدید سوسیالیستی بود. شوروی نیز اگر چه مانند روسیه تزاری، در پی دستیابی به منافع فراوان اقتصادی در رویارویی با نفوذ تجاری غرب بود؛ اما جنبه تبلیغاتی و فرهنگی نیز مطرح بود. فرستادن کتاب برای مدارس و دیگر نهادهای فرهنگی و سیاسی وابسته به شوروی در ایران و نمایش فیلم در باشگاه‌های اتباع شوروی، یکی دیگر از مسائل اختلاف‌برانگیز، اما کم‌اهمیت بود. علت طرح این موضوع، یکی جلوگیری از تبلیغات کمونیستی در ایران و دیگری ممانعت از تبلیغ بر ضد شوروی و مقامات آن کشور بود (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۱۹۶-۷۶). ورود کتاب‌های چاپ شوروی به ایران، اغلب سبب برانگیخته‌شدن خشم مقامات نظامی می‌شد، چنانکه به نظر فرمانده لشکر شمال غرب،

سرتیپ حسن مقدم که خود درگیر مسائل سرحدی بود، کتاب‌ها و مجلات فرستاده‌شده از شوروی، بهترین مدرک برای ثبوت تزریقات آشوب‌طلبانه و تبلیغات انقلاب‌خواهانه روس‌ها در ایران بود (همان: ۱۹۸). به این ترتیب، روابط فرهنگی و حتی مناسبات علمی میان دو کشور زیر سایه سنگین روابط سیاسی آنها قرار داشت و سخت متأثر از آن بود. دولت شوروی برای جلوگیری از احساسات ضدشوروی در این خصوص با احتیاط عمل می‌کرد و دولت ایران نیز به سبب ترس از نفوذ کمونیسم به این امور با بدگمانی می‌نگریست؛ در نتیجه، دیگر همچون گذشته برای تجددگرایی ایران توجه چندانی به روسیه نداشت.

انگلیس: به‌گفته الول ساتن، کارهای اصلاحی پهلوی اول روی پایه محکمی استوار شد. نصایح و کمک بریتانیا برای ایران بارزش بود. بعد از جنگ جهانی اول و پس از شکست دیپلماسی بریتانیا در ایران، سیاست عمومی انگلیس در باره ترقی و پیشرفت ایران به‌استثنای یکی دو مورد دوستانه بود (همان: ۴۵۹). انگلیس شعار می‌داد: «باید سیاست دوستانه کاملی نسبت به سراسر جهان داشته باشیم و به همه دنیا بگوییم برای ابد سیاست امپریالیسم دیرین را ترک کرده‌ایم و از این پس دیگر کشورهای جهان را برای موقعیت نظامی و موارد خام آنها تحت تسلط و فرمانروایی خویش قرار نمی‌دهیم.» (ساتن، ۱۳۳۵: ۴۶۰)؛ البته این را بیشتر در مقابل سیاست‌های آلمان در ایران می‌گفت.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، نهضت‌های تربیتی و فرهنگی اروپا، در میان جوانان و نوجوانان با هدف ایجاد تناسب و سازگاری ساختاری بین خصلت‌های طبیعی و اخلاق ذاتی انسان جدید و پیامد آن یعنی تجدد تحت عنوان پیشاهنگی ایجاد شد. پیشاهنگی به‌گونه قهری و از طریق نهادهایی صورت گرفت که هدف اساسی آن تربیت شهروندان هم‌سو با حمایت سیاسی و ایجاد حس خودبازدارندگی اخلاقی تلقی می‌گردید. سر بادن پاول^۱ انگلیسی بنیان‌گذار پیشاهنگی، آن را نهضت می‌دانست نه سازمان (دلفانی، ۱۳۸۲: ۹-۱۱). روند ایجاد و گسترش سازمان پیشاهنگی با این اهداف، پس از انگلستان در کشورهای مستعمره و سایر دولت‌های مستقل شتابی بسیار یافت. این نهاد در کشورهای نظیر ایران، ترکیه و حوزه بین‌النهرین که به‌لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی وضعیتی کاملاً متفاوت از انگلستان و سایر دولت‌های اروپائی داشتند، نفوذ و پس از مدت کوتاهی گسترش یافت. با استقرار دولت پهلوی و ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی در ایران، به مسائل

^۱. Baron Baden-Powell

آموزشی و فرهنگ همگانی توجهی ویژه شد. مبنای اصلاحات فرهنگی و آموزشی در دوره پهلوی اول برگرفته از دیدگاه الگوگزینی از فرنگ و نهادها و سازمان‌های فرهنگی و تمدنی آن بود. دیدگاهی که طبق آن، آبادسازی ایران در کوتاه‌مدت مدنظر بود و هم‌پایه‌شدن با ممالک اروپائی را جز در چهارچوب اصلاحات دولتی اجراشدنی نمی‌دانست. نظام پهلوی پس از یک دهه که استقرار سیاسی و تسلط اداری و حکومتی خود را تکمیل می‌ساخت، گرایش به اقدامات فرنگی را جدی‌تر حس کرد و در راستای آن میان الگوی مسلط برای اصلاحات در حوزه‌های آموزش و فرهنگ، نظام آموزشی کشورهای اروپائی نظیر انگلستان و فرانسه را برگزید (همان: ۲۶، ۲۵).

سازمان پرورش افکار، شکل و ساخت دولتی بیشتری نسبت به سازمان‌هایی نظیر پیشاهنگی داشت. تشکیلات پیشاهنگی برخاسته از حرکت‌های درون‌زای اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و برابند تحولات اجتماعی و تکاپوهای فکری نبود، بلکه نتیجه دیدگاه همانندسازی ایران با نمودهای اجتماعی و فرهنگی اروپا به شمار می‌رفت. اهداف ایجاد سازمان پیشاهنگی در کشورها متفاوت بود؛ اما در ایران نوعی فرافکنی سیاسی در رویه سیاست و فرهنگ اجتماع تلقی می‌گردید (همان: ۲۷). پیشاهنگی در ایران ابتدا به شکل تربیت‌بدنی و ورزش نشان داده شد و در ۱۲۹۹ ش. پیش از کودتا، انجمن مؤسس ورزش با همکاری غربی‌ها در تهران تأسیس شد. بعدها میرمهدی ورزنده اولین تشکیلات پیشاهنگی را با همکاری غربی‌ها در ۱۳۰۴ ش. پایه‌گذاری کرد، علی‌اصغر حکمت نیز در همین سال با نگارش مقاله‌ای، واژه پیشاهنگ^۱ را برای معادل انگلیسی آن پیشنهاد نمود (همان: ۲۹).

توجه به تربیت دختران در اوایل قرن بیستم میلادی، برگرفته از ضرورت‌های فکری و اندیشه‌پردازی سیاسی غرب بود که چرخش دیدگاه‌ها را از شکل مردمدارانه به شکل انسان‌مدارانه پدید آورد و پیامد آن توجه به نوع انسان، در تمام شئون زندگی و پرداختن به تحصیلات دختران و تربیت آنها بود. در انگلستان بلافاصله پس از تأسیس پیشاهنگی پسران، شعبه‌ای به نام پیشاهنگی دختران ایجاد گردید. ایجاد پیشاهنگی دختران در انگلستان، برگرفته از نیازهای تربیتی خاصی بود که در چهارچوب مسائل فرهنگی تعریف می‌گردید و به موازات پیشاهنگی پسران رشد و گسترش یافت؛ اما در ایران ایجاد پیشاهنگی دختران، بیشتر برگرفته از انگیزه‌های سیاسی و برخی اصلاحات اجتماعی بود که تکان‌های شدیدی را در جامعه به دنبال داشت. به موازات جریان کشف حجاب و تأسیس قانون بانوان ایران در

^۱. Boyscout

اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. اقداماتی برای پیشاهنگی دختران در ایران صورت گرفت. البته نمی‌توان نظر قطعی داد که آغازگر این امر پهلوی اول بود؛ زیرا پیش از وی امین احمدزاده اقداماتی انجام داده بود (همان: ۵۹). پیشاهنگی ایران اگر چه در گام‌های نخست خود حرکتی تجددطلبانه و در جهت هم‌پایه‌شدن با ممالک پیشرفته اروپائی بود؛ اما به تدریج، در خدمت توجیه و القای انگاره‌های فرهنگی حکومت پهلوی قرار گرفت (همان: ۶۵)؛ بنابراین می‌توان گفت پیشاهنگی از الگوی اصلی خود فاصله گرفت و شکاف عمیقی میان آن با اهدافش در ایران وجود داشت.

آمریکا: در این دوره، آمریکایی‌ها به دلیل نداشتن علایق استعماری و غاصبانه روس و انگلیس مورد توجه ایرانیان بودند. مورگان شوستر در ایران برخلاف مستشاران سابق بلژیکی و فرانسوی، خود را یکی از عمال دولت ایران می‌دانست و اگر چه موفق نشد؛ اما تمام سعی خود را در راه بهبود اوضاع مالی و پیشرفت اقتصادی ایران به کار گرفت. از طرفی آمریکا نقشی کاملاً بی‌طرفانه در امور بین‌المللی ایفا می‌کرد و لذا برای بار دوم حضور مستشاری از آمریکا پیشنهاد شد. بدین ترتیب دکتر میلسپو زمام امور مالی کشور را در دست گرفت. وی در دوره خدمت خود به دلیل قدرت و نفوذ پهلوی اول، در اوضاع بسیار مساعد از نظر امنیت داخلی، قدرت دولتی و پشتیبانی نیروی نظامی کار می‌کرد (میلسپو، [بی‌تا]: ۷-۶)؛ لذا میلسپو نیمی از موفقیت خود را مدیون رضا خان سردار سپه بود. فعالیت‌های او در طول این مأموریت به حال مملکت نافع بود و توانست وجهه آمریکا را به‌عنوان کشوری صلح‌دوست و علاقه‌مند به ترقی و سازندگی ممالک عقب‌افتاده حفظ نماید و برای خود نام نیکی در تاریخ ایران بر جای نهد؛ ولی چون رضا شاه علاقه زیادی به سپردن کار مملکت به ایرانیان و کوتاه‌نمودن دست خارجی‌ها داشت، قرارداد میلسپو پس از پایان دوره تمدید نشد (همان، ۱۰-۱۵). تأثیر آمریکا در تجددخواهی ایران را تنها در امور مالیه می‌توان دید، در سایر موارد نقش چندانی از خود بروز نداد.

آلمان: این کشور با کسب امتیازاتی نظیر ساختمان راه‌آهن در ۱۹۰۲ م، تأسیس چندین مؤسسه بازرگانی آلمانی در خاک ایران از جمله شرکت ونکه‌اووس^۱ در ۱۹۰۴ م. و تأسیس خط کشتیرانی بین بندرهای آلمان که موجب رقابت با انگلیس شد، نفوذ خود را در ایران

^۱. Woenckhaus

آغاز کرد. کوشش‌های آلمان برای رخنه در خاورمیانه و به‌خصوص در ایران، برای انگلستان باعث نگرانی و به‌منزله تهدید منافعش بود (امینی، ۱۳۸۶: ۴۶). در دوران جمهوری وایمار نیز ایران و آلمان روابط دوستانه‌ای داشتند. ایرانیان هنوز خاطره اقدامات آلمانی‌ها در خلال جنگ اول جهانی را به یاد داشتند؛ به‌ویژه تضمین استقلال، حاکمیت و تخلیه قوای خارجی از ایران که بر اثر اصرار آلمان در عهدنامه برست-لیتوفسک ۱۹۱۸م. قید شده بود. آنها آلمان را نیروی سوم می‌دانستند و به آن چشم یاری دوخته بودند؛ لذا در جریان تجددگرایی، پهلوی اول به آلمان توجه داشت که در نتیجه آن، در ۱۳۰۶ش. امتیاز حمل پست هوایی در سراسر ایران به شرکت هواپیمایی یونکرس، در ۱۳۰۷ش. ساختمان بخشی از راه‌آهن شمال ایران به مهندسان و مقاطعه‌کاران آلمانی و در سال ۱۳۰۹ش. اداره امور بانک نوبنیاد ملی ایران به کارشناسان آلمانی سپرده شد (همان: ۴۷). در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۰م. قسمت اعظم احتیاجات ایران به وسایل و ابزار راه‌آهن از آلمان وارد شد. آلمان، اتومبیل و هواپیما هم به ایران صادر می‌کرد و صدور موتورسیکلت به ایران را عملاً در انحصار خود داشت. از لحاظ حمل‌ونقل از راه دریا و نیز خطوط هوایی نیز امتیازاتی برای نفوذ بیشتر گرفت. بدین ترتیب صدها نیروی ماهر، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالی، معادن، فلاح، دارویی و ارتباطات احراز کردند. صنایع ساخت آلمان از جمله رادیو دولتی تهران محتاج سرپرستی متخصصان آلمانی بود. بندرها، مراکز تلفن، ایستگاه‌های تلگراف، سدها و ایستگاه‌های راه‌آهن تحت مدیریت آلمانی‌ها قرار گرفت (همان: ۴۸). اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس می‌کردند و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را برعهده داشتند. احداث خط راه‌آهن سراسری ایران که بندر شاهپور را در خلیج فارس به بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت و حدود ۴۵۰ کیلومتر طول داشت، به کمپانی آلمانی جولیوس برگر^۱ محول شد. بدون اغراق می‌توان گفت که مؤسس و بانی صنایع جوان ایران، آلمان بود. تأسیس کارخانه‌های صنعتی در ایران از دو نظر برای آلمان مفید بود: یکی اینکه صادرات آلمان را به ایران افزایش می‌داد و در نتیجه به توازن تجارت میان دو کشور کمک می‌کرد و دیگر آنکه ایرانیان را مجبور می‌کرد لوازم یدکی را از آلمان خریداری نمایند (همان: ۴۹).

^۱. Julius Bürger

آلمان نازی علاوه بر مسئله مبادلات تجاری برای نفوذ سیاسی و فرهنگی خود در ایران نیز اهمیت بسیار قائل بود. آلمانی‌ها چون به احساسات ایرانیان در باره استثمار اقتصادی کشور خود به دست خارجیان آگاه بودند، در تبلیغات خود پیوسته این نکته را یادآور می‌شدند که ایرانیان باید از چنگ متخصصان و کارشناسان خارجی خلاص شوند و وسایل و تجهیزات را که لازم دارند، تحت رهبری متخصصان و کارشناسان آلمانی فراهم سازند. این کشور بسیار کوشش می‌کرد در دستگاه تعلیم و تربیت ایران، پایگاهی برای خود به دست بیاورد و باید گفت که در این راه نیز موفق شد (همان: ۵۲).

در واقع آلمانی‌ها با آگاهی از رشد گفتمان تجدد در ایران، خود را وارد این برهه از تحولات کشور کردند و نقش زیادی در این زمینه داشتند. موضوع دیگر، تبلیغات وسیعی بود که در مورد مشترک‌بودن نژاد آریایی دو ملت و یکسان‌بودن هدف‌های ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند. ایران حاضر بود دست دوستی و حمایت هر کشور بزرگ دیگری، غیر از روسیه و انگلیس را که به واسطه بُعد مسافت نتواند استقلال و تمامیت حاکمیت سیاسی ایران را به خطر اندازد، بفشارد. از میان چنین کشورهای بزرگی می‌توان از فرانسه، آمریکا و آلمان نام برد؛ اما سیاست اساسی و کلی آمریکا که مبتنی بر اصل انزوای طلبی و مداخله نکردن در امور سایر قاره‌ها بود، مانع از این کار شد (همان: ۵۳)؛ در نتیجه، رضا شاه با آگاهی از مشکلات سیاسی در رویه‌ای که می‌خواست برای تجددطلبی در پیش بگیرد، بار دیگر متوجه آلمان شد.

گفتمان ناسیونالیسم نیز در این دوره، به شدت تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی بود که در آن زمان حضور فعالی در صحنه جهانی داشت. از آن جایی که ناسیونالیسم آلمانی، ماهیتی نژادپرستانه داشت، ناسیونالیسم ایرانی نیز بر عنصر نژاد آریایی، به عنوان عنصر وحدت‌بخش و سازنده ملیت ایرانی دست گذاشت. به قول ریچارد کاتم، با اینکه تاریخ پرکشاکش ایرانی و تنوع قومیت‌ها، هیچ امکانی برای اتکا بر عنصر نژادی به عنوان ویژگی ملیت ایرانی باقی نمی‌گذاشت، گفتمان ناسیونالیستی این دوره به اشکال مختلف می‌کوشید این واقعیت‌ها را نادیده بگیرد یا برای آن توجیهی فراهم کند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۹-۲۸).

یکی دیگر از دلایل روی آوردن پهلوی اول به آلمان، هراس وی از کمونیسم و امکان شیوع آن در ایران بود. در کنار این نگرش سیاسی، نگرش اقتصادی هم وجود داشت و آن توجه وی به نیروی سوم بود (ولی‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۴۵)، حتی یهودیان آلمان و اتریش که طبق اسناد، با سرمایه و صنعت یا علم خود وارد ایران می‌شدند (آذری شهرزایی، ۱۳۷۴: ۱۲۱) با

کسب مجوز اقامت در ایران، تأثیر زیادی در تجدد در این دوره داشتند. این یهودیان به دلیل فشار حکومت نازی هیتلر مجبور به ترک کشور خود شده و پناهنده ایران می‌شدند. برخی از آنها نیز برای شغل طبابت آمدند و اجازه اقامت دائمی را به دست آوردند (همان: ۱۱۳).

نتیجه‌گیری

روابط خارجی ایران با کشورهای غربی، به‌منزله دنیای جدیدی بود که بازتاب‌های مختلفی از جمله، ظهور اندیشه تجددخواهی داشت. بدین معنی که بخشی از تحصیلکردگان جامعه ایران خواهان اقتباس تمدن جدید شدند و آن را تنها راه نجات کشور از عقب‌ماندگی و اضمحلال می‌دانستند. این گروه بعد از دوره حیرت‌زدگی در مقابل جنبه‌های عینی تجدد، اقدام به اخذ مؤسسات جدید کردند. نخستین تلاش، اخذ علوم و فنون نظامی بود، سپس به‌دنبال آشنایی با نظام‌های سیاسی موجود در غرب با اصلاحات سیاسی و قانون‌خواهی مواجه شدند.

آنچه بر گفتمان‌های مختلف مربوط به تجدد در تاریخ معاصر ایران سایه افکنده، مشکل نسبت هم‌زیستی و امکان زندگی مسالمت‌آمیز فرهنگ ایرانی - اسلامی با فرهنگ متجدد غربی است. این معضل با به‌دست‌آوردن اقتدار حکومتی نه‌تنها حل نشده، بلکه پیچیده‌تر هم شده است. مشروطیت، دوران آشنایی هر چه بیشتر ایران با تجدد غربی بود. دیدگاه‌های متفاوتی در این دوره در باره تجدد شکل گرفت؛ از افراط‌گرایی در گرایش به غرب تا افراط در بومی‌گرایی و حد وسط‌های میان این دو.

متجددان به‌عنوان یکی از طبقات اثرگذار در شئون اجتماعی، در برآمدن حکومت پهلوی نقش‌آفرین بودند. پهلوی اول براینده احساس نیاز نخبگان به دولتی بود که امنیت، ناسیونالیسم، دولتی قوی و نیرومند، ارتباط با غرب، دنیاگرایی و ایرانی متجدد را به ارمغان آورد؛ اما چون همه این اقدامات آمرانه بود و به‌دنبال خود، ساختارهای بنیادی تجدد از جمله خرد نقاد را نداشت، شکست خورد و دوام‌چندانی برای دولتمردان آن نداشت.

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت موانع متعددی بر سر راه تجدد در ایران وجود داشت. ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه به اشکال مختلفی، مانع رشد و توسعه اندیشه تجددخواهی بودند. در واقع، سیر تجددخواهی کاملاً متأثر از وضعیت جامعه ایران بود و عوامل متعددی از جمله روابط خارجی در شکل‌گیری و تحول آن دخالت داشتند؛ اما وضعیت سیاسی و اجتماعی حاکم بر این دوره از ضرورت‌های روز بود که جامعه را به سمت تجددخواهی سوق می‌داد.

منابع و مآخذ

اسناد:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره پرونده ۴۲۴۷-۲۱۰- وزارت امور خارجه، اداره حفظ و نگهداری اسناد، سال ۱۳۰۵ ش.، کارتن ۳۶، پرونده ۲۴، ص ۱۲.

فارسی:

- آبادیان، حسین، ۱۳۸۵، «دو رویکرد در جنبش مشروطه ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، س ۲۱، شماره اول و دوم، صص ۲۳۰-۲۲۷.
- آذری شهرضایی، رضا، ۱۳۷۴، *دولت ایران و متخصصان مهاجر آلمانی (۱۳۱۰-۱۳۱۹)*، چ ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- اتابکی، تورج، ۱۳۸۷، *تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضا شاه*، چ ۲، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- ، ۱۳۹۰، *دولت و فرودستان (فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران)*، چ ۱، ترجمه: آرش عزیزی، تهران: ققنوس.
- احمدی، بابک، ۱۳۸۳، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: نشر مرکز.
- اشرف، احمد و دیگران، ۱۳۸۸، *طبقات اجتماعی دولت و انقلاب در ایران*، چ ۲، ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- امیراحمدی، مهران، ۱۳۸۱، *رهبران فکر مشروطه*، تهران: نشر درسا.
- امینی، علیرضا، ۱۳۸۶، *تاریخ روابط خارجی در ایران در دوران پهلوی*، چ ۲، تهران: نشر صدای معاصر.
- بشیر، حسن، ۱۳۸۵، «گفتمان تجدد اثنوگرافی گفتمان تجدد در جامعه ایران»، *فصلنامه خط اول*، صص ۳۲-۲۳.
- بهنام، جمشید، ۱۳۹۴، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، چ ۵، تهران: فرزانه روز.
- تقی‌زاده، حسن، ۱۳۵۳، *مقالات تقی‌زاده*، تهران: نشر شکوفان.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۱، *تشیع و مشروطیت در ایران*، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- حق‌دار، علی‌اصغر، ۱۳۹۵، *داریوش همایون و کشاکش با تجدد در ایران*، استانبول: [بی‌جا].
- خلیلی‌خو، محمدرضا، ۱۳۷۳، *توسعه و نوسازی در ایران در دوره رضا شاه*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۴، *ما و راه دشوار تجدد*، چ ۱، ویراستار: علی‌آرش، تهران: ساقی.
- دلفانی، محمود، ۱۳۸۲، *اسناد سازمان پیشاهنگی در ایران در دوره رضا شاه*، نظارت فنی: نصرت‌الله امیرآبادی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- رضایی‌پناه، امیر و دیگران، ۱۳۹۲، «ریشه‌یابی گفتمان پهلوی یکم در آرای متجددین عصر مشروطه»، *جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۴، ش ۲.
- ساتن، الول، ۱۳۳۵، *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه: عبدالعظیم صبوری، تهران: چاپخانه تابش.

تأثیر روابط خارجی بر گفتمان تجدد در دوره پهلوی اول □ ۲۹

- سینایی، وحید، ۱۳۸۴، *دولت مطلقه نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: نشر کویر.
- طاهر احمدی، محمود، ۱۳۸۴، *روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه*، چ ۱، تهران: وزارت امور خارجه.
- عبابافها، محمد، ۱۳۸۵، "سه رویکرد به مشروطیت"، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، س ۲۱، ش ۱ و ۲.
- علم، محمدرضا و دیگران، ۱۳۹۳، "برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضا شاه پهلوی"، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۴، ش ۱.
- غنی‌نژاد، موسی، ۱۳۷۷، *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- کاتم، ریچارد، ۱۳۷۱، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه: فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۷۲، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کچویان، حسین، ۱۳۸۷، *تطورات گفتمان‌های هویتی: ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*، چ ۳، تهران: نشر نی.
- کدی، نیکی، ۱۳۵۶، *تحریم تنباکو در ایران*، ترجمه: شاهرخ قائم‌مقامی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کرونین، استفانی، ۱۳۸۳، *رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر جامی.
- کسرائی، محمدرضا، ۱۳۷۰، *چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰*، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- محیط طباطبایی، محمد، ۱۳۲۷، *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*، تهران: نشر علمی.
- موتقی، احمد، ۱۳۸۵، *نوسازی و اصلاحات در ایران*، جلد ۱، تهران: نشر قومس.
- میرسپاسی، علی، ۱۳۸۰، *روشنفکران ایرانی و مدرنیته (مجموعه سخنرانی‌ها)*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- میلانی، عباس، ۱۳۸۷، *تجدد و تجدد ستیزی در ایران (مجموعه مقالات)*، چ ۷، تهران: نشر اختران.
- میلسپو، [بی‌تا]، *مأموریت آمریکایی‌ها در ایران*، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران: نشر پیام.
- وکیلی‌زاد، سیروس، ۱۳۷۸، «نوسازی و توسعه در ایران؛ برخورد آگاهی»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۴۷ و ۱۴۸.
- ولی‌زاده، اکبر، ۱۳۸۵، *اتحاد جماهیر شوروی و رضا شاه (بررسی روابط ایران و شوروی میان دو جنگ جهانی)*، چ ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- هودشتیان، عطاء، ۱۳۸۰، *مدرنیته جهانی شدن و ایران*، چ ۱، تهران: نشر چاپخش.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۷، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)*، چ ۴، تهران: نشر پیکان.

لاتین:

- Amanolahi, Sekandar, 2002, "Reza Shah and the lurs: the Impact of the Modern State on Luristan, Iran and the Caucasus" *Iran and the CAUCASUS*, vol.6. No.1/2.
- Asgari, Afshin Matin, "The Pahlavi Era Iranian Modernity in Global Context", chapter 15, *The Oxford Handbook of Iranian History*.
- Mehan, Asma, 2016, "Manifestation of Modernity in Iranian public Squares: Baharestan Square (1826-1978)", *Conference on Islamic heritage architecture and art, Italy*.
- Saeidi, Golnaz and els, 2016, "Education and Modernism During the First Pahlavi Era", *Journals The Social Sciences* 11.

